

تحلیلی بر مدرسه آیت الله خویی

(با تأکید بر مکانت)

آیت الله سید محمد مهدی خراسان

در این مدرسه)

درآمد

در حوزه نجف، مدارس فکری زیادی وجود دارد، اما این مدرسه فکری آیت الله خوئی است که در آن محوریت یافته است. در واقع، مدرسه خوئی، کانون این حوزه و بقیه مدارس در حاشیه آن به سر می‌برند. آیت الله خوئی نماد تفکر اصیلی در نجف است که از دوره شیخ طوسی به این سو، در این شهر باقی مانده است. از نظر برخی، شیخ الطائفه مؤسس اول حوزه نجف و آیت الله خوئی مؤسس دوم آن است و هر دوی آنان این حوزه را بر منهج واحدی هدایت نموده‌اند.^۲ حوزه نجف در طول حیات هزارساله‌اش، تأکید وافر بر تأملات اجتهادی در علوم اسلامی داشت و بر حسب «شرایط تاریخی» و نیز «ضرورت‌های اجتماعی» هر از گاهی در امور سیاسی دخالت و از کیان تشیع دفاع می‌کرد.



عبدالله عاب قرآنی *

عقلا به‌ویژه در بخش غیر عبادات توجه می‌شود. فقه نیز در این مدرسه، نه فقه کشف، بلکه فقه عذر است و بیشتر بر اصول عملیه تکیه دارد.^۳

۲. ادله لفظی، دلالتی بر ولایت عامه فقیهان ندارند و فقیهان تنها از باب قدر متیقن افراد جایزالتصرف در امور حسبیه در چنین اموری دخالت می‌کنند. میزان تصرف فقیه در امور حسبیه متعارف نیز حد ضرورت و اضطرار است. فقیه حتی در حد مصلحت، مجاز به تصرف نیست.

۳. به‌رغم تمایلات مردمی در برخی از رخ‌دادهای سیاسی مثل انتفاضه شعبانیه که خواهان سرنگونی دولت بعث و اقامه «حکومت دینی» در عراق بودند، مرجعیت اعلا یا نمایندگان او، تنها «عهده دار نظارت بر امورند» و تنها دلیل دخالت در این امور را «وضعیت دشوار عراق» می‌دانند.^۴

۴. رهبری سیاسی و ممارست‌های روزانه در امور سیاسی نیاز به ابزارهای مطمئن و کارآزموده در میدان سیاست دارد که معمولاً مرجعیت شیعه فاقد آن است.^۵

۵. تنها راه حفاظت از حوزه هزار ساله‌ای که بعضی‌ها کمر به نابودی آن بسته‌اند

اغلب این دخالت‌ها نیز نه از باب «عنوان اولیه» ولایت فقیه، بلکه از باب عناوین ثانویه‌ای مثل ضرورت و اضطرار است و از نظریه روشنی در باب اداره دولت اسلامی حمایت نمی‌کرد.

این رویه که قرن‌ها بر حوزه نجف سایه افکنده بود در دوره زعامت آیت‌الله خوئی به اوج رسید و او توانست حتی در غیاب خود، این حوزه را مقید به چنین تراثی نماید. از این‌رو، مبالغه نخواهد بود که گفته شود آیت‌الله خوئی، عصاره تاریخ حوزه نجف است و بدون فهم مدرسه فکری او شناخت حوزه نجف نیز غیر ممکن است. آیت‌الله خوئی بی آن‌که دعوی مدرسه‌ای خاصی کرده باشد بی‌تردید، صاحب مدرسه گذشته از مبانی و شیوه درسی‌اش، اندیشه و عمل سیاسی‌اش نیز الگوی بسیاری از فقیهان معاصر است که آنان را به روشنی از سایر مدارس علمی در قم و نجف متمایز می‌سازد.

کرده باشد بی‌تردید، صاحب مدرسه است، گذشته از مبانی و شیوه درسی‌اش، اندیشه و عمل سیاسی‌اش نیز الگوی بسیاری از فقیهان معاصر است که آنان را به روشنی از سایر مدارس علمی در قم و نجف متمایز می‌سازد. از نظر این مدرسه:

۱. مهم‌ترین رسالت حوزه، تأمل مدام در منابع دینی است که بر اساس روشی متفاوت‌تر از حوزه قم به دست می‌آید. در این روش، آنچه اهمیت دارد احراز دلالت نص است و کمتر به عرف و بنای

مبالغه نخواهد بود که گفته شود آیت‌الله خوئی، عصاره تاریخ حوزه نجف است و بدون فهم مدرسه فکری او شناخت حوزه نجف نیز غیر ممکن است. آیت‌الله خوئی بی آن‌که دعوی مدرسه‌ای خاصی کرده باشد بی‌تردید، صاحب مدرسه است، گذشته از مبانی و شیوه درسی‌اش، اندیشه و عمل سیاسی‌اش نیز الگوی بسیاری از فقیهان معاصر است که آنان را به روشنی از سایر مدارس علمی در قم و نجف متمایز می‌سازد.

استراتژی مقاومت غیر فعال است.^۶ مقاومتی که هم مانع تعرض حاکمیت سیاسی به حوزه می شود و هم مانع رادیکال شدن روحانیت.

مجموعه این ویژگی‌ها سبب می شود تا مدرسه فکری آیت الله خوئی، مدرسه‌ای متمایز شود و حتی آن را از سایر مدارس فکری در حوزه نجف متفاوت سازد.

۱. رویکرد اصلی مدرسه آیت الله خوئی

اشاره شد، مبنای اصلی مدرسه خوئی، دوری از سیاست است، مگر آن که ضرورتی آن را به صورت محدود بر هم زند. این مبنا که تباری در گذشته حوزه نجف داشت به تدریج در مدرسه آیت الله خوئی مستند به ادله فقهی شد و خود او نیز حضور هشتادساله اش در نجف را بر اساس همین مبنا استوار ساخت. قدرت علمی و اقتدار معنوی او در نجف نیز موجب شکل گیری سبک و

سیاقی در میان روحانیون در تعامل با امور سیاسی شد که هم چنان در قبال بسیاری از رویه های دیگر سیاسی قابل توجه است. خوئی که در ایام پر التهاب قرن بیستم وارد نجف اشرف شده بود، حوادث بسیاری را در این حوزه دیده و طبعاً کسی مثل او را قانع می کرد تا در سیاست احتیاط پیشه

کند. گذشته از مبانی فقهی ایشان که در مباحث بعدی به آن‌ها اشاره می کنم، زندگی در جمع اهالی نجف که دستاورد زیادی در سیاست ورزی نداشتند او را قانع می کرد که کمتر در سیاست عراق دخالت کند و به نقد مبانی فقیهانی بپردازد که حامی نظم دینی اند. او نه تنها دلالت ادله روایی چنین مداخلاتی را نقد کرد، بلکه خواهان رفتاری هوش مندانانه در قبال دولت های عراق بود. رفتاری که منتج به حفظ و برتری فرهنگی و علمی حوزه های علمیه بر سازمان سیاست می شد. به گفته سیدموسی خوئی، نوه آیت الله خوئی که بیش از چهل سال در کنار پدر بزرگش زندگی کرده، رهبری سیاسی و ممارست های روزانه در امور سیاسی نیاز به ابزارهای مطمئن و کارآزموده در میدان سیاست داشت و آیت الله خوئی فاقد آن

بود.^۷ بی تردید، قید «مطمئن و کارآزموده» اشاره به تجربه سیاست ورزی روحانیت نجف دارد که در پاره ای از موارد نتایج روشنی نداشت، بلکه بالعکس به تضعیف حوزه منجر شده بود. از سوی دیگر، مرجعی که اخبار دقیقی خارج از بیت خود نداشت چگونه می توانست نسبت به آنچه در سپهر سیاست می گذرد موضعی مطمئن

قدرت علمی و اقتدار معنوی او در نجف نیز موجب شکل گیری سبک و سیاقی در میان روحانیون در تعامل با امور سیاسی شد که هم چنان در قبال بسیاری از رویه های دیگر سیاسی قابل توجه است. خوئی که در ایام پر التهاب قرن بیستم وارد نجف اشرف شده بود، حوادث بسیاری را در این حوزه دیده و طبعاً کسی مثل او را قانع می کرد تا در سیاست احتیاط پیشه کند.

نماز خواندند و قطعنامه درخواست برپایی حکومت اسلامی صادر شد و یک عده هم در گوشه و کنار خواستند به نفع مارکسیسم شعار بدهند که مردم آنان را خاموش کردند.»

سیدموسی خوئی در ادامه می‌افزاید: «خوب می‌بینید که یک خبر در عرض پنج دقیقه چقدر جابه‌جا می‌شد. من بالا رفتم و دیدم آقا تنها نشسته‌اند. به ایشان گفتم: «حاج آقا، می‌بینید که خبر چگونه در عرض چند دقیقه تغییر می‌کند؟!». آقا گفتند: «پسر جان، من تصمیم گرفته‌ام در سیاست دخالت نکنم. هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند.» ایشان وقتی دید ابزارهای کافی برای انتقال و دریافت اخبار ندارد، تصمیم گرفت دخالت نکند تا مبادا با دخالت ناقص، موجب دردسر شوند. همین که ایشان به‌طور جدی وارد صحنه نشدند، موجب دل‌خوری دوستان جوان انقلابی ایران شد. ترجیح ایشان این بود که در شرایط پیش‌آمده برای پیروزی اسلام دعا کنند. البته دست‌هایی هم در کار بود که ایشان را به سمت مخالفت با انقلابیون برد که ایشان مقابل این‌ها هم ایستادند.»^۸

«در روزهای آخر عمر آقای حکیم، نوع برخورد رژیم بعث با نهاد مرجعیت تشیع و مخصوصاً آقای حکیم که از پایگاه مردمی عجیبی برخوردار بود، باعث شد آقای خوئی تأمل کند در این که این رژیم

اتخاذ نماید؟ به همین دلیل آیت‌الله خوئی تنها در مواردی ورود پیدا می‌کند که نخست، اطلاعات روشنی داشته باشد و ثانیاً، به نتایج رفتارش اطمینان یابد. این‌گونه موارد که اندک و البته پر اهمیتی به حساب می‌آمد هرگز نمی‌توانست از او مرجعی سیاسی بیافریند؛ چرا که او در اغلب رخ‌دادهای سیاسی ساکت بود و نمی‌توانست با آنچه امام خمینی و شهید صدر مطالبه می‌کنند همراهی نماید.

«در منزل آقای خوئی در زمان انقلاب ایران، دو جناح موافق و مخالف با جریانات ایران حضور داشت و به آقا گزارش‌های مختلف می‌دادند. یک گروه، اوضاع ایران را خیلی منفی جلوه می‌داد و از انقلابیون ایران بد می‌گفتند. یک گروه هم خود ما بودیم که سعی می‌کردیم واقع‌بینانه گزارش دهیم. روز عاشورای ۱۳۵۷ که تهران شاهد تظاهرات سنگین بود، آقای طالقانی هم حضور داشت، خبر را ساعت دو ظهر از رادیو شنیدیم. ما در کربلا بودیم. یکی از آقایان در حیاط منزل نشسته بود و خبر را این‌گونه تحریف کرد که در ایران تظاهرات شده و فضا دست مارکسیست‌ها بوده و تصاویر لنین و مارکس را در دست داشته‌اند. اخوی بزرگ‌تر ما که آن‌جا بودند به این آقا گفتند: «آقا سید، چرا خبر را دگرگون می‌کنی؟ بگو که در تظاهرات، آقای طالقانی حضور داشت و

بعث، یک رژیم سفاک، خون خوار و ظالمی است و البته این نوع برخورد با حوزه و قلع و قمع روحانیت را تاریخ هم ثبت کرد که این چنین بود. مثلاً ما در هیچ جای

تاریخ شاهد نبودیم که در یک زمان چهار مرجع بزرگ و شمار قابل توجهی از روحانیون به شهادت رسیده باشند. یا مثلاً در جریان انتفاضه شعبانیه فقیه عالی قدری چون آقای خلخالی با پسر و نوه هایش را بردند و معلوم نشد چه بر سر آن‌ها آوردند؟ یا نمونه دیگر همان قتل عام نیم میلیونی در ماجرای انتفاضه شعبانیه است که در عرض دو هفته صورت گرفت. شما این دو هفته را تقسیم بر چهارده روز کنید ببینید چندهزار نفر در روز قتل عام

گردیدند، که خیلی از آن‌ها زنده به گور شدند. در هر صورت آقای خوئی با چنین پدیده‌ای روبه‌رو بودند.^۹

من فکر می‌کنم قضیه نحوه مقابله رژیم بعث با حوزه خیلی مسئله مهمی است، این که آقای خوئی به این رسید که بعثی‌های جنایت‌کار با کسی شوخی ندارند و زمان هم ثابت کرد که این‌ها چقدر جنایت‌کار و خون‌خوار هستند. آقای خوئی به این مسئله

توجه داشتند که باید حوزه را حفظ کرد. اما باز هم می‌بینیم که در اعتراض، در صدور بیانیه‌ها و محکوم کردن اقدامات حاکمیت پهلوی دوم اصلاً درنگ نمی‌کردند.^{۱۰}

۲. مدرسه خوئی و شارحانش

آنچه آمد رویکرد عام مدرسه فکری آیت الله خوئی بود که اغلب فارغ‌التحصیلان و مقلدان این مدرسه را به خود وابسته کرده بود. در درس او که بیش از سی صد مجتهد شرکت می‌کردند و اغلب نیز صلاحیت داشتند جانشین او شوند،^{۱۱} به تدریج توانستند اندیشه و رویه استاد خویش در جهان تشیع را ترویج کنند و بدین‌گونه مدرسه فکری او را تداوم بخشند. بخشی از شاگردان وی که در نجف مانده و بعضاً نیز به مقام مرجعیت رسیدند بر همان رویه ایشان مانده و بدین‌گونه بر تداوم سنت وی اصرار ورزیدند. گرچه این گروه از شاگردان خوئی همچون سید محمد سعید حکیم، شیخ محمد اسحاق فیاض و بشیر نجفی، اقتدار کنونی خویش را در عراق بدون صدام تجربه می‌کردند و مانعی در ورود به حوزه سیاست نداشتند، اما هیچ علاقه‌ای به خروج از سنتی که استادشان در این شهر بنا کرده بود، نداشتند.

این حوزه علمیه قم بود که سنت آیت‌الله خوئی در این شهر را رقیب سنت انقلابی امام خمینی قرار داد و عملاً بخش عمده‌ای از این حوزه را در اختیار خود گرفت. از این دوره به بعد، حوزه قم که تا حد زیادی از نظام فکری شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۳۸-۱۳۱۵ ش.) و سید حسین بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰ ش.) اثر پذیرفته بود و به تدریج نیز از نهضت امام خمینی رحمه الله متاثر شده بود، میزبان گروهی از شاگردان آیت‌الله خوئی شده بود که مبنا و روش خاصی در تعامل با سیاست داشتند.

روحانی (۱۲۹۹-۱۳۷۶ش.) سیدابوالقاسم کوبی (۱۳۰۴-۱۳۸۴ش.) و شیخ حسین وحید خراسانی (زاده ۱۲۹۹ش.) اشاره کرد که در گسترش مدرسه فکری آیت‌الله خوئی در قم تلاش بسیاری کردند. علاوه بر این، توجه به استدلال‌ها و آرای خوئی در درس فقیهانی که سابقه حضور در نجف نداشتند، همانند سیدمحمد رضا گلپایگانی (۱۲۷۸-۱۳۷۲ش.) حسینعلی منتظری (۱۳۰۱-۱۳۸۸ش.) و محمد فاضل لنکرانی (۱۳۱۰-۱۳۸۶ش.) نیز بسیار چشم‌گیر بود. آنان چه در مقام رد و چه در مقام قبول و ابرام^{۱۳} به مبانی و افکار آیت‌الله خوئی توجه بسیاری داشتند و انگار بدون توجه به نظرات وی گفت‌وگوهای خود در ابواب فقه را کامل نمی‌دانستند. چه آنان که طرف‌دار نظریه سیاسی امام خمینی رحمته بودند و چه آنان که نبودند به ناچار مجبور بودند موضع روشنی در قبال انتقادات آیت‌الله خوئی به ادله لفظی ولایت فقیه برگزینند و به نوعی آن‌ها را قبول یا رد کنند.

اما آنچه در تحلیل شارحان فکری مدرسه آیت‌الله خوئی اهمیت داشت اختلاف برخی از شاگردان وی در پاره از مباحث فقهی و نیز رویه‌های سیاسی بود که می‌توان آن‌ها را در سه حوزه، یعنی: ۱. حوزه اختیارات فقیه در عصر غیبت؛ ۲. موضع آن‌ها در قبال بحث جهاد در کتاب منهاج الصالحین؛ ۳. روش و موضع‌گیری‌های سیاسی با استاد خویش، اختلاف داشتند:

آن تعداد شاگردان خوئی که در اواخر دهه چهل شمسی از عراق اخراج و روانه ایران شده بودند نیز اندیشه‌های او را در قم و مشهد به نحو چشم‌گیری رواج دادند. در مشهد شیخ میرزا علی فلسفی (۱۲۹۹-۱۳۸۴ش.) نیز همانند استادش خوئی عمل می‌کرد. گرچه او در حوادث منتهی به انقلاب اسلامی از نهضت امام خمینی رحمته حمایت می‌ورزید و در پاره‌ای از موارد اطلاعیه صادر می‌کرد و عملاً نیز در برخی رخ داده‌های سیاسی شرکت می‌کرد، اما نظری همانند آیت‌الله خوئی در باب ولایت فقیه داشت و بیشتر بر تدریس علوم حوزوی تأکید می‌کرد.^{۱۲} اما مهم‌تر از حوزه مشهد، این حوزه علمیه قم بود که سنت آیت‌الله خوئی در این شهر را رقیب سنت انقلابی امام خمینی قرار داد و عملاً بخش عمده‌ای از این حوزه را در اختیار خود گرفت. از این دوره به بعد، حوزه قم که تا حد زیادی از نظام فکری شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۳۸-۱۳۱۵ش.) و سیدحسین بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰ش.) اثر پذیرفته بود و به تدریج نیز از نهضت امام خمینی رحمته متاثر شده بود، میزبان گروهی از شاگردان آیت‌الله خوئی شده بود که مبنا و روش خاصی در تعامل با سیاست داشتند.

از جمله می‌توان به حضور میرزا جواد تبریزی (۱۳۰۵-۱۳۸۵ش.) میرزا کاظم تبریزی (۱۳۰۰-۱۳۷۴ش.) سیدمحمد

● ۱-۲. اختلاف در بحث قلمرو اختیارات فقیه

به‌رغم وفاداری بسیاری از شاگردان آیت‌الله خوئی در باره اختیارات فقیه در

عصر غیبت، برخی از آنان

نظری متفاوت نسبت به

استاد خویش دارند. از اتساع

در مصادیق امور حسیه

تا تصدیق بر ولایت عامه

فقیهان، می‌توان زاویه

برخی از شاگردان وی از استاد

خویش را دریافت. در ادامه

به چنین تنوعاتی اشاره

می‌کنم:

۱. گروهی همانند شیخ

بشیر نجفی، سیدسعید

حکیم و شیخ حسین وحید خراسانی

همانند استاد خویش، قائل به جواز

تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور

حسیه‌اند. گرچه آیت‌الله وحید خراسانی

در کتاب «العقد النضید» که تقریرات درس

خارج فقه ایشان است، از ولایت فقیه

سخن نگفته است اما محمدرضا انصاری

قمی مقرر درس ایشان گفته است که

«ترک شیخنا الاستاذ دام ظلّه البحث

عن مسأله ولایه الفقیه فی هذه الدوره»

یعنی آیت‌الله وحید در این دوره خارج

فقه متعرض بحث ولایت فقیه نشدند.

البته در بحث ولایت عدول مؤمنین هم

معلوم است که نظرات ایشان در این باره

چیست؟^{۱۴۹} از آن جمله در جلد چهارم

همین کتاب با اشاره به ادله ولایت فقیه

می‌گوید: روایاتی که برای ولایت مورد

استناد گرفته‌اند سند و دلالت تامی ندارند

و سپس می‌افزاید: «و خلاصه

الكلام ثبت انه ليس لنا

نص واضح و صریح یمکن

من خلاله اثبات ولایه

الفقیه» یعنی هیچ روایتی

که سنداً و دلالت تام

باشد و بتوان ولایت فقیه

را از آن استفاده نمود وجود

ندارد. و «ان جمیع النصوص

المستشهد بها اما ساقطه

من حیث السند او من جهة

الدلاله او کلیهما» یعنی همه

مستندات یا سنداً و یا دلالتاً ساقط است

و یا این که از هر دو جهت مشکل دارد. و

در نهایت، همانند استادش آیت‌الله خوئی

گفته‌اند:

«فرضاً اگر این ادله معتبر هم باشد،

ولایت مطلقه را اثبات نمی‌کند، یعنی

قلمرو ولایت در این روایات مطلق نیست.

این ولایت اگر جعل هم شده باشد برای

روشن شدن تکلیف اموری است که شارع

راضی به ترک و اهمال در آن‌ها نیست.

حکمت جعل ولایت موجب انصراف

این ادله به همان موارد معهود می‌شود.

بیش از ضرورت چیزی وجود ندارد. دلیل

دیگر غیر از روایات، اجماع است که اولاً،

محتمل المدرکیه است و ثانیاً، چون دلیل

فقیه محدوده روشنی از تصرف دارد و تصرف در امور حکومتی و سیاسی را به غیر از فقیهان واگذار و معمولاً در ادبیات خود از آن به «الدوله العراقیه» یاد می‌کند. مراد او از دولت عراق، یک حکومت مرکزی است که بر تمامی عراق سیطره دارد و بدون هیچ تمایزی همه عراقی‌ها را شهروند خود می‌داند و مهم‌ترین وظیفه آن نیز مبارزه با فساد و ارباب است.

همانند سید محسن حکیم و خوئی، افتا، قضاوت و تصرف در امور حسبه را جزء وظایف فقیه می‌داند و اعتقادی به ولایت فقیه بر «مناصب عامه» ندارد. او ضمن ضعیف دانستن سند اغلب روایات وارده، تأکید می‌کند که چنین احادیثی تنها بر خلافت فقها در تبلیغ حدیث و سنت دلالت دارند. تصرف در اموال و انفس مردم نیازمند عنصر عصمت است که در فقیهان وجود ندارد.^{۱۹}

۲. برخی دیگر از شاگردان آیت‌الله خوئی همانند میرزا جواد تبریزی (۱۳۰۵-۱۳۸۵ش.) با اتساع در قلمرو حسبه به نوعی از ایده استاد خویش فاصله گرفت و با حق فقیه در تولی امور عامه مخالفتی نوزید. تبریزی همانند استادش خوئی سند و دلالت ادله لفظی مربوط به ولایت فقیه را قابل مناقشه می‌دانست. از نظر او، نهایت دلالتی که در این روایات وجود دارد همان ثبوت ولایت بر افتا و قضاست. این دو نوع منصب، تنها مناصبی است که مورد تأیید همگانی علما و نیز نصوص دینی است. فراتر از آن یعنی ولایت فقیه بر اموال و انفس مردم، نه اجماعی است و نه هم مدلول آیات و روایات است، نهایت دلالت ادله لفظیه، همان دو منصب افتا و قضاوت است.

«به عنوان مثال برخی در اثبات ولایت فقیه به روایاتی که در شان عالمان وارد شده تمسک می‌کنند. مثل روایتی که

اجماع لئی است باید قدر متیقن در آن اخذ شود. دلیل سوم، یعنی ضرورت - امور ضروریه‌ای که می‌دانیم شارع راضی به ترک و اهمال آن‌ها نیست- که این قابل قبول است.»^{۱۵}

شیخ حسین بشیر نجفی نیز در بحث اجتهاد و تقلید به جز منصب افتا و قضا، منصب دیگری که دلالت بر ولایت فقیه بر امور نوعیه داشته باشد را نمی‌پذیرد. او روایات وارده در باره نفوذ حکم فقیه را به قضاوت او میان مردم تقلیل می‌دهد و سخنی از ولایت سیاسی او به میان نمی‌آورد.^{۱۶} و جواز تصدی فقیه در امور حسبه از باب قدر متیقن را می‌پذیرد.^{۱۷} این بدین معناست که فقیه محدوده روشنی از تصرف دارد و تصرف در امور حکومتی و سیاسی را به غیر از فقیهان واگذار و معمولاً در ادبیات خود از آن به «الدوله العراقیه» یاد می‌کند. مراد او از دولت عراق، یک حکومت مرکزی است که بر تمامی عراق سیطره دارد و بدون هیچ تمایزی همه عراقی‌ها را شهروند خود می‌داند و مهم‌ترین وظیفه آن نیز مبارزه با فساد و ارباب است.^{۱۸}

سید محمد سعید حکیم (متولد ۱۳۱۴ش.) نیز که جناح فرهنگی خاندان حکیم در حوزه نجف را بر عهده دارد و بعد از فوت استادش، خوئی به مرجعیت رسید و در سال ۱۳۷۱ش. نیز رساله عملیه خود را منتشر کرد، در کتاب «مصباح المنهاج»

مرحوم صدوق در عیون الاخبار نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «اللهم ارحم خلفائی ثلاث مرات، فقیل له: یا رسول الله، و من خلفائك؟ قال: الذین یاتون من بعدی و یروون عنی احادیثی و سنتی، فیعلمونها الناس من بعدی»^{۲۰} گذشته از این که این روایت مرسله می باشد، هیچ دلالتی بر ولایت سیاسی فقها ندارد و چنین روایتی تنها بر جانشینی علما از زعامت دینی پیامبر ﷺ دارد که همان نشر احکام اسلام و ابلاغ آن ها به مردم است. شاهد بر چنین دلالتی نیز فقره پایانی روایت است که حضرت فرمود: «فیعلمونها الناس من بعدی»^{۲۱}

به رغم ایرادات یکسانی که تبریزی همانند آیت الله خوئی بر ادله لفظی روا می دارد، اما او احتمال می داد که ممکن است او را به اعتقاد به بی توجهی دین اسلام به وضعیت مسلمانان در عصر غیبت و سرگردانی آنان و نیز نقصان دین در توجه به سیاسات و بسط عدالت متهم کنند. به همین دلیل، وی با توسعه در امر حسبه، حاکمیت فقیه را به رسمیت شناخت و او را متولی چیزی دانست که شارع راضی به ترک آن ها نمی باشد. از نظر ایشان:

۱. مرضی شارع مقدس آن است که حکومت مسلمانان، باید به دست کسانی باشد که اهلیت شرعی برای ولایت بر امور مسلمین را داشته باشند.

۲. آنچه مرضی شارع نیست آن است، که امروزه حکومت در اغلب کشورهای اسلامی به دست کسانی است که چنین اهلیتی ندارند.

۳. بر مؤمنان واجب است در صورتی که قدرت داشته باشند، دولت او را برچینند و سپس قدرت سیاسی را به فرد صالحی واگذار کنند.

۴. اگر فقیهی احراز کند که فلان حاکم، ظالمی است که قصدی جز مسلط کردن کفار بر جامعه اسلامی و نیز خار کردن مؤمنان ندارد و برطبق چنین احرازی، بر مردم لازم بداند که بر او بشورند و دولتش را سرنگونی کنند، بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند و بدین گونه، ولایت بر امور خویش را به وی واگذارند.^{۲۲} اعم از این که خودش اداره نماید یا فردی ماذونی را بر این کار بگمارد.

۵. جایز نیست دیگران دولت او را تضعیف و یا سرنگون کنند؛ چرا که تضعیف جامعه اسلامی و اختلال در نظام حرام است.^{۲۳}

بدین ترتیب، تبریزی در فرجام نقد و ابرام خود بر ادله نقلی ولایت فقیه، از نظریه استادش فاصله گرفت و به نوعی با توسعه در امر حسبه زعامت سیاسی فقیه را پذیرفت. از این رو، «ولایت بر امور حسبه به نطق واسع آن یعنی هر آنچه می دانیم شارع طالب آن است و برایش مکلف خاصی تعیین نکرده، از آن جمله، بلکه اهم آن ها اداره نظام بلاد و تهیه مقدمات و استعدادات برای دفاع از آن ها، این برای فقیه جامع شرایط ثابت

«نظریه تعطیل» از یک سو و نیز برخلاف مرحوم بروجردی که به گفته او معتقد بود «اگر رژیم پهلوی را سرنگون کنیم نمی‌توانیم بجای او کشور را اداره کنیم»^{۲۶} از سوی دیگر، معتقد است «ایجاد حکومت اسلامی» واجب «و توان اداره کشور را نیز داریم» گرچه مراد او از توانستن، چیزی فراتر از علاقه عملی او به امر حکومت‌داری است، اما برآیند نظرات او برای جامعه مؤمنان، آن است که «اگر بتوانیم این کار را بکنیم واجب است و باید جلوی آن‌هایی که مانع این کار هستند را گرفت و آن‌ها را دفع کرد.^{۲۷} استدلال او بر

لزوم تأسیس حکومت دینی بر فروع ذیل استوار بود:
_ اول: کتاب خدا و احکام و قوانین دین تعطیل شود.

_ دوم: خود بخود بماند، یعنی خودش وسیله بقای خود باشد.

_ سوم: نیاز به سرپرست و حاکم و مبین دارد که همان ولی امر و مجتهد جامع الشرایط است.^{۲۸}

فرض اول، عقلاً و نقلاً باطل است؛ زیرا دین مبین اسلام، آیین خاتم است و تا ختم نسل بشر باید راهنما و آیین امت باشد. و فرض دوم نیز باطل است؛ زیرا قانون

است، هکذا برای فقیه قضا در مرافعات و فصل خصومات است.»^{۲۴}

۳. گروه سوم همانند آیت‌الله بهجت (۱۲۹۵-۱۳۸۸ ش.) و سید محمدباقر صدر (۱۳۱۳-۱۳۵۹ ش.) که از او به فرزند معنوی آیت‌الله خوئی یاد می‌کردند اعتقاد وافری به حکومت دینی با محوریت فقیه داشتند. آنان نه تنها از ایده استاد خویش، فاصله گرفتند. بلکه مهم‌ترین ایراد آنان به مدرسه فکری او را بی‌تلاشی جهت فراهم کردن مقدمات چنین حکومتی می‌دانستند. البته آیت‌الله بهجت به

دلیل سلوک عرفانی خود قدمی در این راه برداشت، اما برخی او را در کنار امام خمینی و علامه طباطبائی، سه رکن انقلاب در بعد تربیت روحانیون انقلابی می‌دانند.^{۲۵} این در حالی بود که شهید صدر با تبیین ابعاد سیاسی اجتماعی اسلام، نه تنها مدرسه‌ای در عرض مدرسه استادش بنا کرد، بلکه خود رهبری نهضتی در عراق را بر عهده گرفت که اساساً با آنچه استادش خوئی می‌گفت تفاوت نظری و منشی بسیاری داشت. آیت‌الله بهجت، برخلاف طرفداران

جامعه مسلمین را باید ولی امر با همه شئون و ابعاد آن اداره کند. از سوی دیگر، نیز روشن است که جامعه نیاز به تشکیلات فراوان از جمله ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و... دارد و لذا باید دست ولی فقیه در همه شئون مادی و معنوی، مبین و شارح و راهنما و حلال مشکلات است. در نتیجه ولی فقیه باید تمام شئون امام معصوم علیه السلام به استثنای امامت و آنچه مخصوص امام معصوم است داشته باشد تا بتواند اسلام را در جامعه پیاده کند و گرنه در صورت عدم تشکیلات حکومتی دشمنان اسلام نخواهند گذاشت که حکومت و آیین اسلامی پیاده شود.

خود بخود اجرا نمی‌شود و نیاز به شخصی یا اشخاص دارد تا آن را حفظ و به اجرا در آورد. ناچاراً باید به فرض سوم قایل باشیم و بگوییم جامعه مسلمین را باید ولی امر با همه شئون و ابعاد آن اداره کند. از سوی دیگر، نیز روشن است که جامعه نیاز به تشکیلات فراوان از جمله ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و... دارد و لذا باید دست ولی فقیه در همه شئون مادی و معنوی، میهن و شارح و راهنما و حلال مشکلات است. در

نتیجه ولی فقیه باید تمام شئون امام معصوم علیه السلام به استثنای امامت و آنچه مخصوص امام معصوم است داشته باشد تا بتواند اسلام را در جامعه پیاده کند و گرنه در صورت عدم تشکیلات حکومتی دشمنان اسلام نخواهند گذاشت که حکومت و آئین اسلامی پیاده شود.^{۲۹}

۲. اختلاف در بحث جهاد در منهج الصالحین

هم‌چنان که اشاره شد، آیت‌الله خوئی در سن ۸۱ سالگی و در آستانه انتفاضه شعبانیه عراق، کتاب جهاد را به نگارش در آورد که با توجه به دیگر اندیشه‌های فقهی‌اش، تعجب بسیاری را برانگیخت. او در این اثر استدلال کرد که جهاد ابتدایی به وقت خاصی اختصاص

آیت‌الله خوئی در سن ۸۱ سالگی و در آستانه انتفاضه شعبانیه عراق، کتاب جهاد را به نگارش در آورد که با توجه به دیگر اندیشه‌های فقهی‌اش، تعجب بسیاری را برانگیخت. او در این اثر استدلال کرد که جهاد ابتدایی به وقت خاصی اختصاص ندارد و حتی فقیه می‌تواند با مشورت لجنه‌ای از کارشناسان حکم به جهاد نماید. این سخن که از مستوی مباحث پیشین وی خارج شده بود سبب شد تا شاگردانش سه موضع در این باره اتخاذ کنند.

ندارد و حتی فقیه می‌تواند با مشورت لجنه‌ای از کارشناسان حکم به جهاد نماید. این سخن که از مستوی مباحث پیشین وی خارج شده بود سبب شد تا شاگردانش سه موضع در این باره اتخاذ کنند:

۱. گروه اول، کسانی بودند که رأی استاد خویش در کتاب جهاد «منه‌اج الصالحین» را تلقی به قبول کردند. میرزا جواد تبریزی، بدون کمترین تغییری، نظر استاد خود را در کتاب جهاد پذیرفت.^{۳۰} سید محمد حسین فضل‌الله در کتاب جهاد نیز بر منهج استادش سلوک کرده

و معتقد است: «جهاد در عصر غیبت از امور معلقه و معطله نیست. با تحقق شرایط جهاد تصدی آن بر فقیه جامع شرایط متعین است، برای قائلین ولایت عامه به همان عنوان، و تحت عنوان امور حسبیه برای قائلین به ولایت خاصه مثل سید خوئی.»^{۳۱}

و سوم شیخ بشیر حسین نجفی است که معتقد است، وجود امام معصوم علیه السلام از شرایط جهاد ابتدایی است. برخلاف جهاد دفاعی که در هر زمان واجب است و مقید به وجود امام نیست.^{۳۲} با این همه او در منهج الصالحین که سه سال بعد از «مصطفی‌الدین القیم» به چاپ رسیده است فتوا داده است که «ظاهر عدم سقوط

که ترجیح داده‌اند بر کتاب جهاد منهج تعلیقه نزنند، از جمله محمدسعید حکیم، ۳۷، محمداسحاق فیاض^{۳۸} و سیدعلی حسینی سیستانی نیز در این دسته است.^{۳۹} ایشان در دروس خارج اصول خود در سال ۱۳۶۵-۱۳۶۶ش. منکر مطلق ولایت فقیه^{۴۰} و در فقه فتوایی خود قائل به جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور حسبه

است.^{۴۱}

● ۳. مکانت آیت‌الله خراسان در مدرسه خوئی

با توجه به آنچه اجمالاً در باره مدرسه آیت‌الله خوئی آمد باید گفت که آیت‌الله خراسان (متولد ۱۳۰۷ش.) از جمله ارکان این مدرسه اما نسبت به همگنان خود در این مدرسه متفاوت‌تر است. این تفاوت نیز از این جا بر می‌خیزد که او وفادارترین فرد به اتجاهات عام این مدرسه یعنی تجنب از سیاست است و به هیچ توجیه و ضرورتی نیز در مسایل سیاسی دخالت نمی‌کند. به رغم این که استادش خوئی و حکیم بنا به ضرورت‌های سیاسی در پاره‌ای از امور سیاسی دخالت کردند اما خراسان هرگز در سیاست وارد نشد و در هیچ رخداد سیاسی حضور نیافت. او حتی در انتفاضه شعبانیه ۱۹۹۱م. عراق نیز هرگز دخالت نکرد و به درخواست آیت‌الله خوئی، مبنی بر حضور در کمیته نه نفره‌ای که او برای اداره شهرهای جنوبی عراق در انتفاضه شعبانیه به سرپرستی سیدمحمدتقی خوئی تشکیل داده بود، پاسخی نداد.

جهاد در عصر غیبت با تحقق شرایط و مصالح است».^{۳۳} اما یک سال بعد و در سال ۲۰۱۵م. در کتاب "الی المجاهدین من قوی الامن العراقیه و الحشد الشعبی" به نظر قبلی‌اش بازگشت و صراحتاً جهاد ابتدایی را منوط به اذن امام دانست. او در این اثر، ضمن تأکید بر لزوم مقاتله

با کفار و مشرکین، القاعده و داعش را از مصداق بارز کفر و الحاد خواند و جنگ با آنان را همانند جنگ امیرالمؤمنین با خوارج دانست.^{۳۴} او با تعبیر "علیکم بالجهاد" از فتوای آیت‌الله سیستانی حمایت و از مجاهدان عراقی خواست تا در آزادسازی عراق بکوشند. از نظر او جهاد دفاعی در عصر غیبت واجب کفایی است و نیازی به اذن فقیه ندارد.^{۳۵}

۲. دسته دوم، اگرچه بر تمام منهج الصالحین تعلیقه زده‌اند، اما جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت را نپذیرفته‌اند، همانند شیخ حسین وحید خراسانی: «ظاهر سقوط وجوب جهاد فی عصر غیبت است. اقوا اعتبار اذن امام یا نایب خاصش در جهاد است».^{۳۶}

۳. دسته سوم، شاگردانی

در نجف زندگی کرد، اما نشانی از خود در مسایل سیاسی برجای نگذاشت. نه از اندیشه‌های صدر اول استقبال کرد و نه روی خوشی به صدر دوم داد. شاید او رسالت خود را نه سیاسی‌شدن، بلکه در تقویت بنیان‌های علمی مدرسه خوئی می‌دانست و درگیرشدن در امور سیاسی را مانع فعالیت‌های علمی‌اش می‌دانست. البته این به معنای فاصله‌داشتن او از آیت‌الله خوئی نبود. بی‌تردید او عاشق استاد خویش بود و همواره او

را پدر علمی خود می‌دانست و به امر او نیز کتاب «علی امام البرره» شرح کرد و با دست خویش دعای جوش کبیر را بر کف‌نش نگاشت تا بدین‌گونه ارادت خود به او را در واپسین دیدارش کامل نماید.^{۴۳} با این همه، مداخلات هر از گاه استادش در امور سیاسی را نمی‌پذیرفت. در ورای چنین رویه‌ای نیز آیت‌الله خراسان در پی طرح مرجعیت خویش نبود و

علاقه‌ای هم به آن نداشت. نه کمتر از دیگر شاگردان این مدرسه بود و نه فردی ناشناخته بود. او بدون این‌که تلاشی در این‌باره کند تنها وقتش را مصروف تحقیقات بزرگی به ویژه در عرصه شرح حال نویسی، نسب شناسی و علم حدیث کرد که امروزه جهان تشیع به آن مفتخر است. بی‌تردید، او از مبانی و آرای سیاسی استادش به خوبی آگاه بود، اما از مناقشه یا تأییدی در این‌باره نداشتند.

هرگز در سیاست وارد نشد و در هیچ رخداد سیاسی حضور نیافت. او حتی در انتفاضه شعبانیه ۱۹۹۱م. عراق نیز هرگز دخالت نکرد و به درخواست آیت‌الله خوئی، مبنی بر حضور در کمیته نه نفره‌ای که او برای اداره شهرهای جنوبی عراق در انتفاضه شعبانیه به سرپرستی سیدمحمدتقی خوئی تشکیل داده بود، پاسخی نداد. البته افراد دیگری نیز مانند صدر دوم و سیدحسین بحرالعلوم نیز عضویت در این کمیته را نپذیرفتند، اما دلایل آن‌ها مختلف بود.

صدر اعتقادی به نقش این کمیته اعتقادی نداشت و سیدمحمدتقی خوئی را همه‌کاره آن می‌دانست.^{۴۲} اما خراسان بنا به اعتقادات شخصی‌اش آن را نپذیرفت حتی حیا و علاقه عاطفی‌اش به آیت‌الله خوئی نیز موجب همکاری با آن کمیته نگردید. در واقع خراسان مدافع اصول اولیه مدرسه آیت‌الله خوئی بود و ضرورتی مثل انتفاضه نمی‌توانست او را به سیاست بکشانند. این نشان می‌داد که آیت‌الله خراسان

رسالتی برای حوزویان در ورود به سیاست نمی‌دید و زیستن در فضای علمی نجف را بر هر امری ترجیح می‌داد. با این‌که او در پرهیاهوترین ادوار سیاسی عراق

آیت‌الله خراسان در پی طرح مرجعیت خویش نبود و علاقه‌ای هم به آن نداشت. نه کمتر از دیگر شاگردان این مدرسه بود و نه فردی ناشناخته بود. او بدون این‌که تلاشی در این‌باره کند تنها وقتش را مصروف تحقیقات بزرگی به ویژه در عرصه شرح حال نویسی، نسب شناسی و علم حدیث کرد که امروزه جهان تشیع به آن مفتخر است. بی‌تردید، او از مبانی و آرای سیاسی استادش به خوبی آگاه بود، اما از مناقشه یا تأییدی در این‌باره نداشتند.

تغییر دهند. با این وجود، آیت‌الله خوئی هر از گاهی از باب ضرورت - مثل آنچه در انتفاضه شعبانیه رخ داد- در امور سیاسی دخالت می‌کرد، اما به محض ظهور کوچک‌ترین نشانه‌های افول آن ضرورت، مجدداً به همان اتجاه عام باز می‌گشت و مقاومت غیر فعال را بر می‌گزید. شاید بتوان گفت اغلب شاگردان این مدرسه نیز بر همان سنت استاد خویش باقی مانده و به ندرت از رویه او عدول کردند. بی‌تردید، در میان آنان، آیت‌الله خراسان از معدود شاگردان اوست که بیش از همه به اتجاه عام این مدرسه پای‌بند ماند و حتی در ضرورت‌های پیش آمده - مثل دعوت از او در کمیته نه نفره - در امور سیاسی دخالت نکرد و تمام وقت به تقویت بینان‌های علمی این مدرسه پرداخت.

پی‌نوشت:

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

منابع:

۱. حامد اسلام جو، پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌الله العظمی بهجت قم: طوبی محبت، چاپ ۵، ۱۳۸۶.
۲. محمدرضا انصاری قمی، العقد النضید؛ تقریرالابحاث المسجد الاعظم فی فقه العقود و المعاملات، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۹هـ.
۳. صفاءالدین تبرائیان، پاسخ به شبهات تاریخی پیرامون آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی، در گفت‌وگوی

شناسی و علم حدیث کرد که امروزه جهان تشیع به آن مفتخر است. بی‌تردید، او از مبانی و آرای سیاسی استادش به‌خوبی آگاه بود، اما از مناقشه یا تأییدی در این باره نداشتند. شاگردان این مدرسه در دو امر مهم در اندیشه سیاسی آیت‌الله خوئی، یعنی ولایت عامه فقیهان و نیز وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت حاشیه زدند و بعضاً نیز با نظرات استاد خویش مخالفت کردند، اما او نسبت به این دو موضوع مهم واکنشی نداد و در هیچ اثری به آن‌ها اشاره نکرد. آنچه برای او اهمیت داشت حراست از مبانی مدرسه خوئی بود که در تحقیقات ارزش‌مندش هویدا می‌شد.

● نتیجه‌گیری

مروری بر آنچه گذشت، روشن شد که آیت‌الله خوئی - بنا به تجارب تاریخی و نیز مبانی فقهی خود - سنت و رویه‌ای در تعامل با سیاست برگزید که هم‌چنان بر حوزه نجف حاکم است. این سنت که اتجاهی عام دارد می‌کوشد کلیت حوزه را از سیاست دور و مانع فعالیت گروه‌های انقلابی در حوزه نجف شود. البته این به معنای عدم وجود نگرش‌ها و اقدامات انقلابی در این حوزه نیست؛ چرا صدر اول و صدر دوم، هر یک توانستند بر سرنوشت سیاسی بخشی از روحانیت نجف تأثیر نهند، اما آنان هرگز نتوانستند کلیت آن حوزه را - که در اختیار مدرسه خوئی بود -

۱۶. الخوئی محمدتقی، مبنای فی شرح العروة الوثقی، کتاب النکاح، الشهید محمدتقی الخوئی، ربیع الاول ۱۴۰۲ [دی ۱۳۶۰]، ج ۱، (ج مسلسل ۳۳)، ص ۲۴۶-۲۴۷.
۱۷. الخوئی السید محمدتقی، مبنای فی شرح العروة الوثقی، کتاب النکاح، دی ۱۳۶۰، ج ۱.
۱۸. دلایل مخالفت آیت الله خوئی با ولایت فقیه، پرسمان دانشجویی: اندیشه سیاسی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت آموزشی و پژوهشی استادان دروس معارف اسلامی، ۵ مرداد ۱۳۹۵.
۱۹. رخشاد، محمدحسین، در محضر آیت الله العظمی بهجت، قم: انتشارات موسسه فرهنگی سماء، چاپ ششم، جلد دوم، ۱۳۸۶.
۲۰. رضی شهابی، محمدجواد، مبنای فی شرح العروة الوثقی، کتاب النکاح، الشهید محمدتقی الخوئی، ربیع الاول ۱۴۰۲ [دی ۱۳۶۰]، ج ۱، (ج مسلسل ۳۳). اعداد محمدجواد رضی شهابی و عبدالواحد نجار، چاپ اول ۱۴۱۱ق.
۲۱. سروش محلاتی، محمد، درس خارج فقه، «قلمرو اعتبار حکم حاکم، نگاهی به نظرات برخی از فقهای معاصر به ولایت فقیه» قم؛ مدرسه آیت الله گلپایگانی، مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۴.
۲۲. سیستانی سیدعلی، منهاج الصالحین، مسئله ۲۵، ج ۱، ص ۱۵؛ تعلیقات علی العروة الوثقی، التقليد، مسئله ۵۱، ج ۱ ص ۲۱، طبع دوم، قم، ۱۴۲۵ق، ۱۳۸۳ش.
۲۳. الطباطبایی الحکیم، السید محمدسعید، مصباح المنهاج، الاجتهاد و التقليد، قم: المطبعه جاوید، الطبعة الاولى ۱۹۹۴م.
- تفصیلی با پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۶ مرداد ۱۳۹۷.
۴. همو، انتفاضه شعبانیه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۵. میرزا جواد التبریزی، صراط النجاه لایه الله الخوئی مع تعلیقه و ملحق لایه الله العظمی التبریزی، ج ۱، قم: نشر سلمان فارسی ۱۴۱۶هـ.
۶. همو، منهاج الصالحین، ج ۱، قم: نشر مدین، ۱۳۸۴.
۷. خرسان، سید محمد مهدی، علی امام البرره، چاپ اول، بیروت: دار الیهادی، ۲۰۰۳م.
۸. سید سعید خلخالی، آیت الله خوئی از نوادر علما در تاریخ تشیع بود، به نقل از: <http://shafaqna.com> مورخ چهارشنبه ۰۶ دی ۱۳۹۱.
۹. السید ابوالقاسم الخوئی، موسوعه الامام الخوئی؛ التنقیح فی شرح المکاسب، ج ۳۷، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۲۰۰۵.
۱۰. همو، مصباح الفقه، تقریر اباحت به قلم محمد علی توحیدی، قم، ۱۳۶۸ش، ج ۵ ص ۵۲.
۱۱. همو، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی ۱۴۳۰ق.
۱۲. همو، بیانیه دوم آیت الله العظمی الخوئی در انتفاضه شعبانیه، ۲۱ شعبان ۱۴۱۱هـ.
۱۳. همو، مصباح الفقه، تقریر اباحت به قلم محمد علی توحیدی، قم، ۱۳۶۸.
۱۴. همو، معجم رجال الحدیث، ج ۵، قم: دفتر آیه الله العظمی الخوئی، ۱۴۰۹ق.
۱۵. خوئی سید موسی، ناگفته‌هایی از زندگی آیت الله العظمی خوئی، به نقل سایت مباحثات، ۱۸ مرداد ۱۳۹۴.

۳۵. النجفی، بشیر حسین، مرقاه الاصول، نجف: موسسه الانوار، ۲۰۱۱م.
۳۶. همو، مصطفی الدین الیم، نجف: موسسه الانوار، ۲۰۱۰م.
۳۷. همو، منهاج الصالحین، نجف: موسسه الانوار، ۲۰۱۴م.
۳۸. همو، الی المجاهدین من قوی الامن العراقیه و الحشد الشعبی، نجف: موسسه الانوار، ۲۰۱۵م.
۳۹. وحید خراسانی حسین، منهاج الصالحین (العبادات)، ج ۲ ص ۳۸۳، تعلیقه. ۷۳۰. به نقل از <http://wahidkhorasani.com>
۴۰. یعقوبی، شیخ محمد، جهاد و اجتهاد، ترجمه عبدالوهاب فراتی، قم: انتشارات عاشورا، ۱۳۹۹.

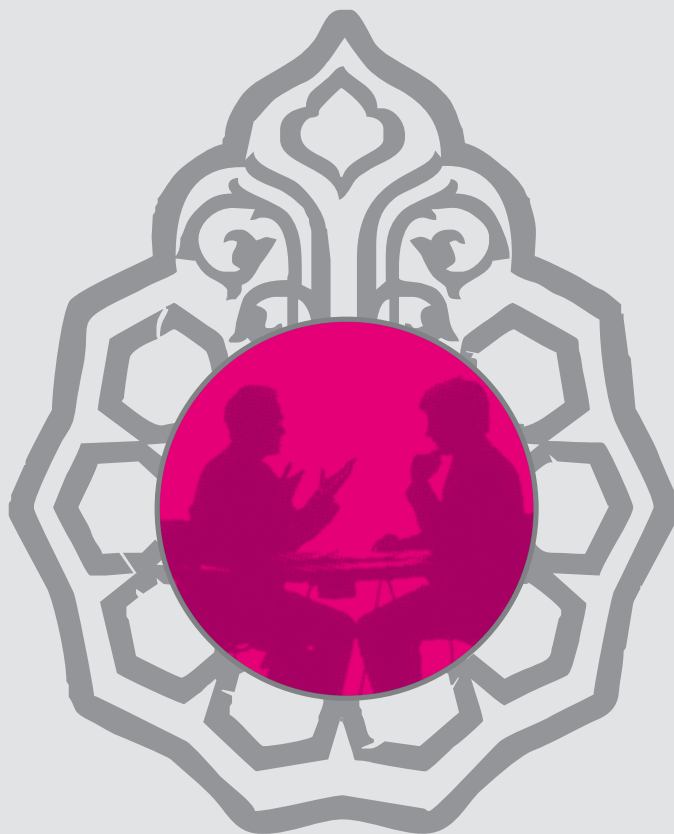
پی نوشت:

۱. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
۲. محمد رضا الغریفی، منهج الإمام الموسوی الخوئی فی القيادة والتفکیر.
۳. ابوالقاسم علیدوست، روش شناسی فقهی مکتب قم و نجف،
۴. بیانیه دوم آیت الله العظمی الخوئی در انتفاضه شعبانیه، ۲۱ شعبان ۱۴۱۱هـ.
۵. ناگفته هایی از زندگی آیت الله العظمی خوئی، مهندس سید موسی خوئی.
۶. صفاالدین تبرائیان، انتفاضه شعبانیه، ص ۲۴۵.
۷. سیدموسی خوئی، ناگفته هایی از زندگی آیت الله العظمی خوئی، ۱۸ مرداد ۱۳۹۴.
۸. همان.
۹. صفاالدین تبرائیان، پاسخ به شبهات تاریخی پیرامون آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، در گفت و گوی تفصیلی با پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۶ مرداد ۱۳۹۷.

۲۴. عاصی عاملی، موسی مفیدالدین، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، با تعلیقات و ملحقات میرزا جواد تبریزی، جمع آوری، قم، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول در ایران، جمادی الاولی ۱۴۱۶ق.
۲۵. علیدوست، ابوالقاسم، مهرنامه، شماره ۱۲، خرداد ۱۳۸۶ش.
۲۶. همو، روش شناسی فقهی مکتب قم و نجف، ۱۲ بهمن ۱۳۹۶، به نقل از: <http://mobahehat.ir>.
۲۷. الغروی، المیرزاعلی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، التقلید، تقریر الشهد المیرزا علی الغروی، ج ۱ ص ۳۵۵-۳۶۳. تاریخ کتابت: ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۸۵ق، [۲۶ مهر ۱۳۴۴].
۲۸. الغریفی، محمدرضا، منهج الإمام الموسوی الخوئی فی القيادة والتفکیر، به نقل از سایت <http://www.alkhoei.net/ar>.
۲۹. فریادگر، توحید نگاهی: به زندگی عارف کامل حضرت آیت الله العظمی بهجت، قم: انتشارات انصاری، ۱۳۸۵.
۳۰. فضل الله، سیدمحمد حسین، کتاب الجهاد، تقریر اباحت به قلم سیدعلی فضل الله، شعبان ۱۴۱۶ق، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۸ق، ۱۹۹۸م.
۳۱. فلسفی، میرزاعلی، به نقل از سایت فرهیختگان تمدن شیعی.
۳۲. کدیور، محسن، سیاست نامه خراسانی، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۷.
۳۳. میرزاجواد تبریزی، ارشاد الطالب فی شرح المکاسب، قم: دارالصدیقه الشهدیه، ۱۴۳۰ق.
۳۴. ناگفته هایی از زندگی آیت الله العظمی خوئی، مهندس سیدموسی خوئی، به نقل از سایت مباحثات، ۱۸ مرداد ۱۳۹۴.

۱۰. سیدموسی خوئی، پیشین.
۱۱. سیدسعید خلخالی، آیت الله خوئی از نوادر علما در تاریخ تشیع بود، به نقل از: <http://shafaqna.com> مورخ چهارشنبه، ۰۶ دی ۱۳۹۱
۱۲. میرزا علی فلسفی، به نقل از سایت فرهیختگان تمدن شیعی.
۱۳. ابوالقاسم علی دوست، مهرنامه، ص ۲۲۱.
۱۴. سروش محلاتی، محمد، مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۴.
۱۵. محمدرضا انصاری قمی، العقد النضید. ص ۲۹۷.
۱۶. شیخ حسن بشیر نجفی، مرقاه الاصول، ص ۲۳۸.
۱۷. همان، مسئله ۲۵، ج ۱ ص ۲۱.
۱۸. شیخ حسین بشیر نجفی، الی المجاهدین من قوی الامن العراقیه و الحشد الشعبی، ص ۴۸.
۱۹. السید محمد سعید الطباطبایی الحکیم، مصباح المنهاج، الاجتهاد و التقليد، ص ۱۹۵-۲۰۷.
۲۰. عیون الاخبار، ج ۲، ۳۷.
۲۱. میرزا جواد تبریزی، ارشاد الطالب فی شرح المکاسب، ص ۳۱.
۲۲. همان، ص ۴۱.
۲۳. همان.
۲۴. صراط النجاه لایه الله الخوئی مع تعلیقه و ملحق لایه الله العظمی التبریزی، ج ۱ ص ۱۰.
۲۵. فریادگر توحید نگاهی، ص ۱۸۰.
۲۶. محمد حسین رخشاد، در محضر آیت الله العظمی بهجت، ص ۱۶۳.
۲۷. حامد اسلام جو، پرسشهای شما و پاسخهای آیت الله العظمی بهجت، ص ۶۵.
۲۸. همان، ص ۷۲.
۲۹. همان، ص ۷۳.
۳۰. میرزا جواد تبریزی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۵.
۳۱. سید محمد حسین فضل الله، کتاب الجهاد، ص ۱۳۹.
۳۲. شیخ بشیر حسین نجفی، مصطفی الدین القيم، ص ۱۵۴.
۳۳. بشیر حسین نجفی، منهاج الصالحین، ج ۱ ص ۵۳۶، مسئله ۲.
۳۴. شیخ حسین بشیر نجفی، الی المجاهدین من قوی الامن العراقیه و الحشد الشعبی، ص ۵۹.
۳۵. همان، ص ۶۴.
۳۶. حسین وحید خراسانی، منهاج الصالحین (العبادات)، ج ۲ ص ۳۸۳، تعلیقه. ۷۳۰. به نقل از <http://wahidkhorasani.com>.
۳۷. سید محمد سعید حکیم، منهاج الصالحین، سه جلد، طبع اول، ۱۹۹۶ م [۱۳۷۵ ش]. ایشان با این که بر تکملة المنهاج تعلیقه زده، اما جلد اول که کتاب عبادات است بدون کتاب جهاد به پایان رسیده است.
۳۸. محمد اسحاق فیاض، منهاج الصالحین، سه جلدی. ایشان با این که بر تکملة المنهاج تعلیقه زده اما به کتاب جهاد نپرداخته است.
۳۹. سید علی سیستانی، منهاج الصالحین، تاریخ چاپ اول: ۱۴۱۴ ق [۱۳۷۲ ش]، چاپ چهاردهم: ۱۴۲۹ ق، ۲۰۰۸ م. تعلیقات ایشان علاوه بر جهاد بر تکملة المنهاج نیز منتشر نشده است.
۴۰. «فتحصل مما ذکرنا [فی ثبوت الولاية للمجتهد]، ان الادلة غیر وافیة والاجماع مخدوش، والدلیل العقلی یناقش فیہ بما ذکر وغیر ما ذکر، ولا بدّ للمثبت من دفع جمیع الشبهات، وانّی له ذلک، ولعل لأجل دقة الموقف قال المحقق النائینی [فی رساله وسیلة النجاة فی صلوة الجمعة] والمحقق [محمد حسین الغروی] الاصفهانی [المشهور بالکمبانی فی رسالته ایضاً]: فیہ ترلززل عظیم.» کتاب الاجتهاد والتقلید والاحتیاط، تقریرا لباحث السید علی الحسینی السیستانی، بقلم السید محمد علی الربانی، نسخه

- اولیة محدودة التداول: ۱۴۳۵ق. ابن کتاب ۴۹۰
صفحه ای حاصل تدریس دوره سوم خارج اصول
ایشان در سال ۱۴۰۷ق است.
۴۱. سیستانی، منہاج الصالحین، مسئلہ ۲۵، ج ۱،
ص ۱۵؛ تعلیقات علی العروة الوثقی، التقلید، مسئلہ
۵۱، ج ۱ ص ۲۱، طبع دوم، قم، ۱۴۲۵ق، ۱۳۸۳ش.
۴۲. محمد یعقوبی، جہاد و اجتہاد، ترجمہ
عبدالوہاب فراتی، ص ۷۲.
۴۳. سید محمد مهدی خرسان، علی امام
البرہ، ص ۱۳۹.



گفت و گو